



روایتی از جمع دوستانه‌ای که برای آزادی زندانیان تلاش می کنند

وقتی دست‌ها پلی برای رهایی می شوند

یک جمع گرم و دل چسب ودوست‌داشتنی ازدوستانورفقای قدیمی، جمعی که گره‌های تاروپود دوستی‌شان را از جوار حرم‌مطهر رضوی بسته‌اند؛ دوستانی که‌وادی خدمت‌رضوی، آنان را به هم نزدیک کرد. خادم‌ان بخش ویلچر حرم امام رضا(ع) حالا دو دهه است

در کنار هم جمعی را تشکیل داده‌اند که در آن، برای آزادی زندانیان تلاش می‌کنند. مایه‌یکی از خادم‌ان گفت‌وگو می‌کنیم که‌نمی‌خواهد نامی از او برده شود. دوست دارد خودش و گروه‌شان همچون گذشته گمنام باشند؛ «گروه‌مایک جمع از رفقای قدیمی است. کارمان گروهی است و هر کدام گوشه‌ای از کار را گرفته‌ایم. بی‌نام‌وبی‌اعداد بی‌گشودن گره مشکلات هستیم.» تأکید می‌کند کارشان را بزرگ جلوه‌ندهم؛ همان چیزی را که هست، بنویسیم، نه بیشتر. معتقد است همه کار هایشان به لطف و عنایت امام رضا(ع) پیش می‌رود. از عنایت امام رضا(ع) که می‌پرسیم، می‌گوید: همین بس که با زندگی مستأجری و حقوقی مشخص، همیشه برکت در زندگی اوودیگر دوستانش جاری بوده است، تا جایی که در همین شرایط توانسته‌اند با کمک هم، زندانیان بسیاری را آزاد کنند.

● قصه‌ای که از کودکی شکل گرفت

روایت ما و او این‌طور شروع می‌شود، از کودکی اش و شکل‌گیری یک بنیان خیر، قدیمی‌ها حرف جالبی می‌زنند؛ اینکه طرف دست پرخیری دارد. مادرم از جمله این افراد است. از همان کودکی یادم است در جمع دوست‌واشنا، یا حتی همسایه‌وغریبه، هر کدام که مشکلی داشت، اول از همه، سراغ مادرم را می‌گرفت و مادر نیز برای بازکردن گره از کارش تا حد امکان تلاش می‌کرد. من دستان پر خیر مادرم و برکتی را که به لطف کارهای خیر او شامل حال ما می‌شد، از همان کودکی لمس می‌کردم. سال ۷۳ بود که‌زمان سربازی من فرارسید و از قضا محل خدمتم، حرم مطهر رضوی تعیین شد. بودن در این مکان مقدس، حال و هوای عجیبی در فرد ایجاد می‌کند. حرم جاذبه‌ای دارد که نمی‌توان از آن دل‌کند و من مجذوب این جاذبه‌شدم. بعد از سربازی بود که برای خدمت در حرم مطهر امام رضا(ع) ثبت‌نام و در بخش خادم‌ان ویلچر، فعالیتیم را آغاز کردم. زائران بسیاری را می‌دیدم که به حرم امام رضا(ع) پناه می‌آوردند. گاهی با آن‌ها حرف می‌زدیم و آن‌ها از غمی که روی دلشان سنگینی می‌کرد، می‌گفتند. دوست داشتم بتوانم برایشان کاری کنم. این فکر فقط در ذهن من نبود. با هر کدام از خادم‌ان ویلچری که صحبت می‌کردم، همین حرف را می‌زدند و این باعث شکل‌گیری یک جمع دوستانه شد.»

● گل‌ریزان برای آزادی چوپان

حرف‌هایش می‌رسد به‌نامه‌ها و در نامه‌های مکتوبی که زائران داخل ضریح می‌انداختند، نامه‌هایی که تک‌تک واژه‌هایش با امید به گره‌گشایی مشکلات، نوشته‌وبه‌داخل ضریح حرم‌مطهر امام رضا(ع) انداخته می‌شد. می‌گوید: گاهی پلاستیک نامه‌ها را به محلی که قرار بود خوانده‌شود، می‌بردم. این نامه‌ها هر کدام داستان عجیبی را روایت می‌کرد. اولین فردی که به‌همت جمع دوستان قدیمی توانستیم از زندان آزاد کنیم، چوپانی از کاشان بود. یکی از نزدیکانش،

یکی از آرزوهای هر پدر و مادر این است که جوان رعنایش را در لباس دامادی و عروسی ببیند. بالاخره هر پسری یک‌روز لباس دامادی‌به‌تن می‌کند و راهی خانه بخت می‌شود. هر پسری یک‌روز روی پای خودش می‌ایستد. ستون خانواده‌می‌شود و زندگی می‌چرخاند. دیر و زود دارد؛ اتفاقا سوخت‌وسوز هم دارد. سوخت‌وسوزش برای آن است که برخی از خانواده‌ها از سر دلسوزی سنگ می‌اندازند در مسیر خوشبختی جوان ترها؛ مثلاً پیش آمده است که آقای داماد، دختری را خواستگاری کند و خانواده‌دختر مخالفت کنند و بگویند: «آقای داماد باید سربازی‌اش تمام شده باشد، کار داشته باشد،

خانه‌ومشین هم که قطعی است، عروسی لاچگری و مهریه زیاد هم جزو واجبات است..» حالا اینکه این‌ها چقدر ضامن خوشبختی‌اند، خدایم‌داند! بهترین خبری که هفته قبل منتشر شد، این بود که ۲۵۴ عروس از سراسر ایران به سربازان و وظیفه نیروی زمینی ارتش «بله» گفته و راهی خانه بخت شده‌اند. به قول یکی از عروس‌ها «مهم نیست سربازی‌شان تمام شده یا نه؛ سربازی دو سال است و می‌گذرد. چیزی که می‌ماند اخلاق خوب همسرم است!» این دختران در حالی «بله» را گفتند که عروسی لاچگری و تجملات برایشان ملاک نبوده است. جشن ازدواج ۲۵۴ زوج

در مجموعه فرهنگی میثاق تهران به همراه خانواده‌هایشان برگزار شد. در این مراسم، امیر سرتیپ عباس فلاح، معاون هماهنگ‌کننده نیروی زمینی ارتش، به سربازان، نوید دو هفته مرخصی راداد و زوج‌هایک تخته‌فرش و یک تلویزیون هدیه گرفتند. شما هم اگر می‌توانید گره از ازدواج جوانی باز کنید، حتی اگر شده به‌انداز دوسا طت کردن، آستین بالا بزنید و دو جوان را به هم برسانید! امام صادق(ع) فرموده‌اند: هر کس ز مینه ازدواج دو نفر را فراهم کند، از کسانی است که خدا در روز قیامت به‌او نگاه لطف‌آمیز می‌کند.

هم از شهر یا حتی کشور رفتند. الان چند نفر از دوستانمان در آلمان سکونت دارند. اما از همان راه دور هوای رفقای قدیمی را دارند و در کار خیر و گل‌ریزان برای آزادی زندانیان مشارکت می‌کنند. اینکه اول صحبت گفتیم به این شرط گفت‌وگو می‌کنم که نامی از من درج نشود به همین دلیل بود، چون بانیان این گروه، تک‌تک اعضای گروه هستند. ادامه گفت‌وگو درباره نتیجه‌همدلی این گروه است. می‌گوید: به‌مدد همراهی و همدلی گروه گل‌ریزان رفقای قدیمی، تعداد زیادی زندانی آزاد شده‌اند. درباره آمار تعداد زندانیان یک نکته ضمیمه‌گفته‌هایش می‌کند: کار رفقای قدیمی، دلی است. هر زمان مشکلی بوده‌است، با تحقیقات، صحت‌سنجی صورت می‌گیرد و در ادامه نتیجه کار در گروه اعلام می‌شود، بنابراین دنبال این نیستیم که آمار جمع کنیم یا بعد از آزادی زندانی، کلیپ تشکر او از خودمان را تهیه‌کنیم. در مواردی، زندانی یا خانواده او در پی پیدا کردن گروه‌مان و تشکر بوده‌اند. اما ترجیح‌مان، گمنامی بوده است و خدا روشکر تاکنون بیش از ۴۰۰ نفر را از بند زندان آزاد کرده‌ایم و به‌کانون گرم خانواده‌شان بازگردانده‌ایم.

● اشک‌ها و حسرت‌ها

قرار است از میان روایت‌ها یکی را انتخاب‌کند. کمی فکر می‌کند و بعد می‌گوید: ما خاطره زیاد داریم و هر کدام از زندانیانی که آزاد شده‌اند، روند آزادی‌شان برای ما یک دنیا خاطره بوده است، اما بین همه این‌ها آزادی یک نوجوان، خیلی متفاوت بود.

با این جملات، سراغ خاطره‌اش می‌رود: «چند سال قبل بود که همراه خادم‌ان حرم امام رضا(ع) به‌کانون اصلاح و تربیت رفتیم. آن‌روز پرچم بارگاه امام رضا(ع) را همراه خود مان برده بودیم. قرار بود پرچم بین نوجوان‌های آنجا چرخانده شود و حال و هوای کانون اصلاح و تربیت را با این پرچم عطرآگین کنیم. آن‌روز همه نوجوان‌ها جمع شده بودند و مداحان مرثیه‌خوانی می‌کردند. کمی که گذشت، توجهم به یک نوجوان جلب شد. گوشه‌ای از سالن نشسته بود، تنها و دور از جمع نوجوان‌ها. چشم‌هایش را به پرچم دوخته بود. انگار مات و مبهور بود. کمی که گذشت، اشک از چشمانش جاری شد، همان‌طور که روی صندلی نشسته بود، به حالت سجده به‌زمین افتاد و بلند بلند گریه کرد. حال عجیبی داشت؛ آن قدر که دوستانش شانه‌هایش را گرفتند و او از روی زمین بلند کردند. پرچم را نزدیک این نوجوان بردیم. در همان حال که به‌پهنای صورتش

اشک می‌ریخت، پرچم حرم امام رضا(ع) را مقابل چشم‌هایش گرفت و به صورتش کشید. بعد از مراسم از جرم این نوجوان پرسیدیم. مسئولان کانون گفتند یک دعوا میان چند نوجوان شکل گرفته و یکی از آنان کشته شده است. گفتند آن نوجوان به جرم قتل و داشتن چاقو در کانون اصلاح و تربیت است و باید دیه مقتول را بپردازد. رقم دیه بسیار زیاد بود و خانواده نوجوان توان پرداخت آن را نداشتند. با وجود پیگیری‌های صورت‌گرفته هنوز بخشی از دیه مانده بود. از کانون اصلاح و تربیت که بازگشتیم، موضوع را در جمع «گل‌ریزان رفقای قدیمی، مطرح کردم و با همراهی رفقای خویم، بخشی از دیه باقی‌مانده این نوجوان فراهم و او آزاد شد. پایان حرف‌هایش دعاست تا حال همه خوب باشد.» نمی‌دانم آن نوجوان کجاست اما همیشه دعا می‌کنم امام رضا(ع) را در همه لحظه‌های زندگی‌اش در کنارش حس کند. نه تنها برای او، برای همه نوجوان‌ها و جوان‌ها دعا می‌کنم که امام رضایی باشند. قلبی که مهر امام مهربانی را داشته باشد، غمگین و ناامید نیست،

چشم‌تان روشن

خبرهایی را که حال دلمان را خوب می‌کند برای ما ارسال کنید

به قول قدیمی‌ها، آدمیزاد به امید زنده‌است. برای امیدواری بهانه‌که هیچ، دلیل‌ها هم فراوان‌اند. می‌گویید نه؟ کافی است هر روز به «چشم‌تان روشن»، سری بزنید و به خبر خوشی که از میان انبوه خبرهای خوب هر روز انتخاب کرده‌ایم، نگاهی بیندازید. کوچک، بایزگ، فرقی نمی‌کند، اگر شما هم خبر خوشی دارید، با مادر میان بگذارید تا با کمک همدیگر، حس خوب زندگی را با هم‌شهریانمان به اشتراک بگذاریم. راه ارتباطی‌مان، مستقیم و نزدیک است. کافی است به شماره ۰۹۱۵۸۲۳۴۹۶۴ پیامک بدهید تا ما در کوتاه‌ترین زمان باشما تماس بگیریم و چشم مردم را به خبر خوشتان روشن کنیم.

یادداشت

ترجمه‌ایشار



غلامرضا بنی‌اسدی | برخی مشاغل هستند که سربلندی انسان در فردو آوردن سر در برابر آنان است، مثل پرستاری، از این‌روست که قلم‌هم در محضرشان به‌شوق می‌نویسد. بشکوه است پرستاری، شکوهمند است پرستار. بزرگ‌اند آثانی که ثمره تلاش‌شان، شکوفایی سلامت در جسم و جان انسان‌هاست. این را به تأکید و تکرار باید گفت تا توجه داد جامعه را به جمعی که هر کدام شمع می‌شوند برای محفلی، آن هم نه فقط در یک روز که این یک روز را بیان، نوروز، باید گرفت برای گفتن از او که شرح همه روز‌ها باشد در بیان مقام پرستار، که جان و جوانی‌اش را، آسایش و سلامتش را وقف عام می‌کند برای توسعه سلامت و بهروزی دیگران. کاری چنین‌سترگ را باید قدر دانست و سنگ حرمت او را همیشه به سینه زد. برای پرستاری هم باید معنایی وسیع‌تر از کادربندی‌های اداری در نظر داشت، به‌ویژه باید همسرانی را دید که نه در قالب شیفت و ساعت اداری و تعریف مابه‌ازای اداری و مادی، همه زندگی خود را در قالب رسالت پرستاری تعریف می‌کنند. بزرگ بانوان سرزمین جهاد و شهادت، ایران عزیز که در جایگاه همسران جانبازان، پرستاری را در تراز جانبازی معنا می‌کنند و از این دوگانه به‌فهمی معرفت‌آموز از شهادت می‌رسند. اینان فقط یک بیمار را پرستاری نمی‌کنند، هر چند شوی جانبازشان باشد. آنان تنها زخم‌های مدام را مرم هم نمی‌نهند، حتی اگر زخم به یادگار مانده از دفاع مقدس باشد. بالاتر از همه مؤلفه‌های احساسی و عاطفی و اخلاقی، آنان به مرزبانی از حریم واجب‌الحرمه شهادت و ایثار، همتی در افزایش دارن که تکلیفی ملی و انقلابی نیز هست. این درست که کاری چنین، عبادتی تمام‌ساختنی است که به‌اخلاص عبودیت نیز غنی شده است و در این دنیا «ان مع العسر یسرا» را تفسیری مجسم می‌شود، این هم قبول که این زحمات، برایشان در آخرت ارزش افزوده ایجاد می‌کند، شأن آسمانی‌شان سرجا، در این دنیا اما ما هم باید ببینیم و به قدر توان خود، به تعظیم، به کرامت، راهشان را هموار کنیم. بینا شدن دل و دیده به این عظمت‌های خدا پرورده، اولین قدم در این رسالت انسانی است که همه باید بدان برسیم. قدم دوم را باید مسئولان بردارند که با شمار اینان که با تعداد ۱۳ هزار نفر، بزرگ‌ترین جامعه پرستاری در خانه راتشکیل می‌دهند، در کنار پرستاران فرهیخته و خستگی‌ناپذیر، طیف پرستاری را گستره‌ای مفهومی و معنایی و عددی بخشند. این برکت افزای تلاش نگهبانان سلامت در بیمارستان‌ها هم خواهد شد. چنان که دیده شدن عظمت کار پرستاران، به‌کار همسران جانبازان هم معنایی والاتر می‌بخشد. این هم اقدامی است اخلاقی و معنوی که قدرانی ما را می‌رساند، والا این بزرگ بانوان خودساخته که خستگی را خسته کرده‌اند، به دنبال شنیدن خدافوت هم نیستند. این خدافوتی، نخستین وظیفه ماست که به خود ما قوت می‌دهد، به ما و وطنمان، به ما و تاریخ جهاد و صبوری‌مان، به ما و زندگی‌مان. به برکت نفس‌های اینان است که فیض روح القدس در جامعه می‌پیچد و با وجود همه دشواری‌ها و تلخ‌کامی‌ها، حالات را ترجمه‌ای نو می‌زند.

افکار ت را به اشتراک بگذار

تا آینده را ترسیم کنیم

راه‌های ارتباطی
۰۳۰۰۷۲۸۹
۰۵-۳۷۲۸۸۸۸۱

